

طوس زرینه کفش

محمدرضا عبدی*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه سیستان و بلوچستان. ایران.

عبدالله واثق عباسی**

دانش‌یار گروه زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه سیستان و بلوچستان. ایران. (نویسنده مسؤل).

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۱۷

چکیده

سپهسالار زرینه کفش، طوس نوذر، از شاهزادگان رنج‌دیده کهن‌نامه باستان است که عمری کم‌تر به خدمت شاهان بلندآوازه کیانی چون کی کاووس و کی خسرو می‌بندد. او که از خاندان بزرگ نوذری و از جاودانان دین‌زدستی است، در روز رستاخیز به یاری سوشیانس برمی‌خیزد و آغازگر جنگ آخرالزمان است. از میان یک‌صد و پنجاه پهلوان و شاه و شخصیت گوناگون نیمه نخست شاهنامه، اگرچه طوس از پهلوانان جریان‌ساز و اصلی و در مرکز نهاد شاهی پهلوانی قرار دارد، به دلیل تنوع خصلت‌ها و کنش‌های شخصیتیش، کم‌تر مورد تحقیق پژوهش‌گران قرار گرفته و غالباً به عنوان چهره‌ای تندخو، کم‌خرد و خودپسند معرفی شده است. در این جستار می‌کوشیم ضمن اشاره به تاریخچه و معانی لقب «زرینه‌کفش» با نگاهی گذرا به هستی‌شناسی اسطوره‌ای طوس در *اوستا* و متن‌های پهلوی و سیر هستی او در حماسه ملی، تفاوت‌ها و تضادهای شخصیت اساطیری و حماسی، سپهسالار زرینه‌کفش دوره پهلوانی حماسه ملی ایران، بیش از پیش بررسی شود تا از این ره‌گذر، شناختی تازه‌تر از او بدست داده شود.

کلیدواژه‌ها

طوس، زرینه‌کفش، شاهنامه، *اوستا*.

* mohammadrezaabdi50@gmail.com

** vacegh40@yahoo.com

مقدمه

از میان صفحات گران‌سنگ کهن‌نامه باستان، گزارش دانای توس از دلاوری‌ها و پهلوانی‌های یلان ایران، در دوره پهلوانی این بهین‌نامه، شور و شگفتی و زیبایی‌هایی دارد که نظر پژوهش‌گران شاهنامه را به خویش کشانده است. در فراخانی برگ‌های زرین این کارزارها و آوردگاه‌ها، در کنار شاهان پرآوازه کیانی و شاه‌زادگان باستانی، پهلوانان نام‌آوری جای گرفته‌اند که بسیاری از آنان، آیین‌های رادمردی و پهلوانی، آزادگی، خردمندی و جان‌بازی در راه میهن را به ما می‌آموزند. از این‌روی، مرور بخردی‌ها و نابخردی‌ها، جوان‌مردی و ناجوان‌مردی‌ها و خوانش جداگانه مرام‌نامه و مرگ و زندگی پهلوانان شاهنامه که حماسه ملی ما به زیور نقش‌آفرینی و روی‌دادهای رزمی این پهلوانان، زینت یافته، امروزه به طور گسترده سرلوحه کار پژوهندگان قرار گرفته است. محمد مختاری در خصوص پهلوانان شاهنامه، معتقد است که «حماسه مولود روی‌داده‌ها، بویژه روی‌دادهای رزمی است و روی‌دادهای رزمی با تکیه بر سنت پهلوانی خاندان‌ها، مشخصه دوران پدرسالار بویژه در دوره‌های آغازین و محدود است. در چنین دوره‌ای جنگ‌جویان و سوارکاران و شکارگران از موقعیت و اعتباری ویژه و برتر بهره‌ور بوده‌اند و طبقه فرمان‌روای جامعه محسوب می‌شده‌اند. کم‌کم جامعه‌ای که از دوران‌های آغازین خاندانی خود فراتر می‌رفته و به مرکز تجمع خاندان‌های گسترده‌تر بدل می‌شد، به تمرکز پادشاهی می‌گراییده است، اما روابط و رفتارها و خصلت‌هایی را پی می‌گرفته که هم‌چنان در گرو مناسبات خاندانی پهلوانان و قهرمانان و اهمیت و اعتبار نهاد پهلوانی بوده است. قهرمانان به گروه نظامی و ارتشتاران بدل می‌شده‌اند که حول یک مرکز پادشاهی گرد می‌آمده‌اند و ضمن حفظ هویت‌ها و امتیازهای خویش، پذیرای فرمان‌روای بزرگ و نظام شاهی می‌شده‌اند که امتیازی سرآمد امتیازهای دیگر برای خاندان ممتاز فراهم می‌آورده است. به همین سبب نیز در حماسه‌های بزرگ، این خاندان‌ها و پهلوانان و رزم‌یاران، غالباً با نشانه‌ها و اقتدارهای خاندانی خود حضور می‌یابند. توت‌های عشیره‌ای و صورت خدایان قبیله و نشان‌های قومی خود را به همراه دارند. پیکره‌ای که نقش پرچم آن‌هاست، رنگ جامه‌ای که از هویت خاندانی آن‌ها خبر می‌دهد، کفش ویژه، تازیانه ویژه، کلاه ویژه و... که همه، از مختصات جمعی خاندانی آن‌هاست، غالباً در صف‌آرایی جنگ‌ها به جلوه درمی‌آید. پهلوانان حماسه ملی ما، افزون بر این که هم‌بستگی خاندانی، میان گروه گسترده رزم‌یاران را نمایندگی می‌کنند، کارکردی پهلوانی نسبت به مرکزیت قدرت ایرانی ارائه می‌دهند» (مختاری، ۱۳۷۹: ۴۶-۱۲۹). از میان خاندان‌های بزرگ شاهنامه می‌توان به خاندان سام، گودرزیان، نودریان، فریدونیان، میلادیان، بلاشان و برزینیان اشاره کرد که پهلوانان و شاه‌زادگان آن‌ها، قهرمانان داستان‌های حماسی، اوستایی، سکایی یا اشکانی را تشکیل

می‌دهند و در حماسه ملی ما بازتاب داشته‌اند. خاندان گودرزیان، بزرگ‌ترین خاندان پهلوانی شاهنامه، شامل هفتاد پسر و نبیره گودرز پسر کشواد زرین‌کلاه از نسل کاوه هستند که بارها فردوسی به بسیاری پهلوانان این خاندان اشاره کرده است. این خاندان در حقیقت چهره‌های شاهی و پهلوانی پارتی هستند. گیو، بیژن، بهرام، گژدهم، گردآفرید و هژیر به این گروه متعلقند. یکی دیگر از خاندان‌های بزرگ در شاهنامه، خاندان نوذری است که از اعقاب نوذر پسر منوچهر و بزرگ‌ترین پهلوانان آن، طوس و گسته‌م و زراسپ بوده‌اند. «خاندان طوس در سیر حماسه، از خاندان شاهی به خاندان پهلوانی گراییده است، اما هم‌چنان مشخصه‌ای مؤثر در روابط شاهی پهلوانی را در خود ادامه می‌دهد» (همان: ۱۲۹). اختلاف میان خاندان نوذری و خاندان گودرز در شاهنامه بسیار بارز است. این اختلاف گاه تاحدّ صف‌بندی در برابر هم، آن هم بر سر تعیین پادشاه بروز می‌کند. پهلوانان خاندان گودرز که اساساً در شمال سرزمین ایران می‌زیسته‌اند، چندان گسترده و مشهور بوده‌اند که بارها اعمال و روی‌دادهای پهلوانی دیگری نیز به آنان منسوب شده که در اصل قهرمانانی دیگر داشته است. از میان یک‌صدوپنجاه پهلوان و شاه در نیمه نخست و غیرتاریخی شاهنامه که پیکره بزرگ و توانمند حماسه، در نامه باستان را ساخته‌اند، در دوره‌ای که از مهم‌ترین دوران کیانیان بشمار می‌رود، طوس نوذر از پهلوانان اصلی و جریان‌ساز است که در مرکز نهاد پهلوانی قرار دارد و دارای تنوع شخصیتی و خصلت‌ها و کنش‌هایی گوناگون است. اگرچه در آثار بسیاری از پژوهش‌گران، طوس به عنوان چهره‌ای تندخو، کم‌خرد و خودپسند معرفی شده است، با دقت در روند حوادث شاهنامه، به قول محمد مختاری می‌توان به این باور رسید که طوس با تمام مشخصات نامطبوعش، پهلوانی ایرانی و پذیرفتنی است. اگر هستی او را در کل حماسه و در متن‌های باستانی بررسی کنیم، شاید بپذیریم که کارکردهای متضاد یا خصلت‌های خلاف منش و خوی پهلوانی و دوستی و دشمنی طوس که در دل روی‌دادهای آشکار شده، در بسیاری از مواقع تابع روابط فردی نیست و با هستی اساطیری این پهلوان مطابقت ندارد. با عنایت به این‌که تاکنون در این زمینه به جز آنچه به صورت کوتاه در فرهنگ‌های لغت اختصاصی و دانش‌نامه‌ها بازگفته شده، تحقیقی جامع انجام نگرفته است، معرفی پیشینه اساطیری و هستی‌شناسی یکی از پهلوانان صاحب‌نام شاهنامه که غالباً از او با عنوان «سپهدار زرینه کفش» یاد می‌شود، ضروری بنظر می‌رسد. در این جستار می‌کوشیم با روش توصیفی تحلیلی، ضمن نگاهی گذرا به سابقه اساطیری طوس، خصلت‌ها و کنش‌های پهلوانی و نشان زرینه کفشی او، بیش از پیش بررسی شود تا از این ره‌گذر، افزون بر آشنایی با شخصیت طوس، اطلاعاتی بیش‌تر در خصوص لقب «زرینه کفش» ارائه شود. با توجه به بنیان‌های اساطیری حماسه ملی ایران، در این مقاله نخست به شخصیت

اساطیری طوس در *اوستا* و متن‌های پهلوی پرداخته شده و سپس بیت‌های مربوط به هستی حماسی طوس و زرینه‌کفشی او از شاهنامه فردوسی استخراج گردیده است.

بحث و بررسی

۱- طوس در لغت و در متن‌های باستانی

طوس بزرگ‌ترین پهلوان خاندان نوذری، از امیران و سپهداران باستانی و نام‌آور ایران و از جاودانان است که پای‌گاه خانوادگی خویش را همواره در میان پهلوانان عهد کیان نگه داشته است. در بندهش، نام طوس علاوه بر یک شخصیت پهلوانی، به شهر و کوهی نیز اطلاق شده است. «دریاچه سوهر به ابرشهر بوم، بر سر کوه طوس است... کوه کدرو سپ، کوهی است به «طوس‌شهر» که دریاچه سوهر بر آن است» (فرنبنگ دادگی، ۱۳۶۹: ۷۲-۷۷). درباره نام طوس و معنا و ریشه آن تاکنون نظری دقیق ابراز نشده است. بارتلمه برای واژه *tusa-* ریشه *taos-* را پیشنهاد داده است. این ریشه دارای دو معنی تهی و نیز آزاد و رهاست (Bortholomae, 1904: 642). البته رایخلت در ترجمه واژه *taos* تنها به معنی تهی و خالی بسنده کرده و ساخت *taosaya-* را به معنی تهی‌شدن و سر خویش را از دست‌دادن آورده است (Reichert, 1911: 231). از سوی دیگر، مایر هوفر، ذیل واژه *tusa-* را قهرمانی دلاور و جنگاوری ایرانی می‌داند و در توضیح این کلمه، ترکیب *tusasp-* را به معنی دارنده اسپ رها شده، می‌آورد و معادل سانسکریت آن را *tusasp* می‌نویسد که در واقع ترکیبی از صورت ضعیف‌شده فعل *taos-* به اضافه اسم *aspa-* است. هوفر صورت *ودایی* واژه‌های *taus* و *tus* را واژه‌های *tos* و *tus* می‌داند (Mayarhofer, 1977: 81). ژینو نیز طوس را از خلاصه نام *tuzasp* به معنی کسی که اسبان سرگردان و رها دارد، آورده است (Giynoux, 1986: 168). کلمه *taosa-* که صورت افزوده واژه *tus* است، در ترکیب *hutaosa* نام هم‌سر و خواهر ویشتاسپ نیز آمده است. یازدهمین یشت *اوستا* هوتوسا را زنی از خاندان نوذر دانسته که دارای برادران بسیار است. رحیم عقیفی در کتاب *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی* به این نکته اشاره دارد که «هوتس در *اوستا* به صورت هوتوسا و در پهلوی هوتس یا هوتوخشت آمده، وی از خاندان نوذری و از حامیان زردشت و آیین زردشتی بوده و در نوشته‌های دین زردشتی همه‌جا ستوده شده است. در *رام‌یشت هوتس*، دارنده برادران بسیار، از خاندان نوذر در روی تخت زرین و بالش زرین از اندروای زبردست درخواست می‌کند که درخانه کی‌گشتاسپ عزیز و محبوب باشد» (عقیفی، ۱۳۸۳: ۶۴۳). در متن *یادگار زریران* او هم‌سر گشتاسپ‌شاه است که سی فرزند پسر و دختر دارد (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۶۳). در زیرنویس این واژه، بارتلمه *taosa-* را اسم مذکر به معنی کسی که ران‌های پهن و بزرگ دارد، آورده است (Bartholomae, 1904: 1822). بهمن سرکاراتی معتقد است که حماسه ملی ایران از آغاز تا پایان پادشاهی کی‌خسرو،

بنیادهای اساطیری دارد و پادشاهانی که در این بخش شاهنامه از آن‌ها یاد شده است، همگی شخصیت‌های اسطوره‌ای هستند. برخی از محققان نیز بر این باورند که «[قسمتی از اساطیر شاهنامه] به قدری قدیمی است که می‌توان گفت: داستان قدیمی ملت آریایی است و در اساطیر مشترک هندوایرانی بوده و آثار آن هم در اوستا و هم در ریگ‌ودا دیده می‌شود و شاید راجع به گزارش اجداد و اسلاف مشترک هر دو قوم است. چنان که جمشید و فریدون و کاووس و کی خسرو هم در اوستا به شکل ییما،^۱ ثرایتاون،^۲ کاوی اوسان،^۳ کاوی سوسراوا^۴ و هم در اساطیر هندی به شکل یاما،^۵ تراتیانا،^۶ اوشانا^۷ و سوشراواس^۸ آمده» (تقی‌زاده، ۱۳۸۹: ۶۷). کرتیس سرخوش با تأیید این نظر، اسطوره‌های یشت‌ها را دارای منشأ پیشازردشتی می‌داند (سرخوش، ۱۳۷۳: ۸). از آن جایی که نقش‌آفرینی طوس در شاهنامه فردوسی در دوره پادشاهی کی کاووس و کی خسرو در بخش اساطیری این کهن‌نامه بوقوع پیوسته است، جست‌وجو در منابع هندی، اوستایی، پهلوی مانند ریگ‌ودا، یشت‌ها، بندهش و منابع عربی و فارسی پس از اسلام، یعنی تاریخ‌نوشته‌های عربی و فارسی سده‌های نخستین اسلامی، ضروری بنظر می‌رسد. در متن‌های باستانی مانند اوستا و متون پهلوی، طوس دارای شخصیتی اسطوره‌ای است که بارها از او سخن بمیان آمده است «نام طوس در اوستا -Tusa- آمده (صفا، ۱۳۸۷: ۵۷۱) و در فقرات ۵۳، ۵۴ و ۵۵ از کرده چهاردهم آبان یشت از او چنین یاد شده است: «طوس پهلوان جنگاور، بر پشت اسب او را بستود و خواهان نیرومندی اسبان خود و تن‌درستی خویش شد تا بتواند، دشمنان را از دور بنگرد و هم‌آوردان کینه‌ور را به یک زخم از پای درافکند. [طوس] از وی خواستار شد: ای اردوی سوراآناهیتا! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کام‌یابی ارزانی دار که من بر پسران دلیر خاندان ویسه درگذرگاه خشثروسوک برفراز کنگ بلند و آشون، پیروز شوم که من سرزمین‌های تورانی را براندازم؛ پنجاه‌ها صدها، هزارها، هزارها، ده هزارها، ده‌ها هزارها، صد‌ها هزارها؛ اردیسورآناهیتا که همیشه، خواستار زور، نیازکننده و به آیین پیش‌کش‌آورنده را کام‌روا کند، او را کام‌یابی بخشید» (دوست‌خواه، ۱۳۷۵: ۳۰۷). یاد کرد نام طوس در نسک معروف یشت‌ها در کنار نام شخصیت‌های اسطوره‌ای چون هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسپ، افراسیاب، کی کاووس، ویسه، لهراسپ و... که مهم‌ترین قسمت اوستا از باب تدوین و حفظ روایات ملی و مذهبی و اصل بسیاری

1. Yima

2. Thrataona

3. Kaviusana

4. Kavi Husravah

5. Yama

6. Traitana

7. ushana

8. Sushravas

از روایات ملی و حماسی است، نشانه اهمیت طوس در دوران اساطیری است. بهار معتقد است که «اگرچه از نوذر در *اوستا* نامی بمیان نیامده، خاندان نوذریان در *اوستا* معروف است» (بهار ۱۳۷۶: ۱۹۲). علاوه بر طوس «نام فرزند دیگر نوذر، گسته‌م، در *اوستا* دوبار با نام ویست اَرُو^۱ ذکر شده که بعدها در ادبیات پهلوی، خاندان نئوتئیریه به نوذریه و ویست اَرُو به ویستخم یا ویستهم تغییر یافته است» (صفا، ۱۳۸۷: ۵۷۲). در روایات پهلوی، طوس دارای اهمیت و ارزشی فراوان است. در فقرات ۱ تا ۵ فصل ۲۳ کتاب نهم دین‌کرت که مفصل‌ترین کتاب پهلوی موجود در خصوص اطلاعات دینی، عادات، عقاید، روایات و تاریخ مزدیسناست، منطبق بر روایات دینی و اسطوره‌ای، طوس در خدمت کی خسرو و آغازگر جنگ آخرالزمان است: «هنگامی که روز رستاخیز نزدیک شود، کی خسرو «وای» (وایو) فرشته راهبر مردگان را خواهد دید و از او خواهد پرسید که چرا آن همه از مردان عهد قدیم را که صاحب قدرت و افتخارات فراوان بودند، از میان برده است. وای به ذکر دلایلی در این باب می‌پردازد. آن‌گاه کی خسرو او را به صورت شتری درمی‌آورد و بر آن سوار می‌شود. وای او و هم‌راهان ایرانیش را به جایی که هئوئیشت^۲ غنوده است، راه‌نمایی می‌کند و سپس به جایی می‌روند که طوس جنگ‌جو خفته است و از آن‌جا به نقطه‌ای می‌رسند که کی‌اپوه خفته است و چون از او گذشتند، سوشیانس را می‌بینند و او می‌پرسد: این کیست که بر پشت وای سوار است؟ کی خسرو خویشتن را بدو می‌شناساند و سوشیانس درود می‌فرستد. آن‌گاه گرساسپ با گزری در دست فرامی‌رسد. طوس از جا برمی‌خیزد و گرساسپ را به آیین مزدا می‌خواند و جنگ آخرالزمان از این هنگام آغاز می‌شود» (صفا، ۱۳۸۷: ۵۰۲). با توجه به این متن پهلوی، از میان پهلوانانی که بنا بر روایت فردوسی (گیو و بیژن از گودرزبان و طوس و گسته‌م از نوذریان و فریبرز) به همراه کی خسرو ناپدید شدند، تنها از طوس جنگ‌جو نام برده شده و این از نشانه‌های اهمیت طوس در متن‌های تاریخی و اساطیری است.

در بندهش که دو نسخه ایرانی و هندی دارد، نیز از طوس سخن بمیان آمده است. در بندهش هندی دربارهٔ چگونگی کشورها، طوس نوذران را در شمار بی‌مرگان آورده است (بهزادی، ۱۳۶۸: ۱۱۴). در نسخه ایرانی بندهش، اسامی این بی‌مرگان به صورتی کامل‌تر ذکر شده است: «پشوتن پسر گشتاسپ به گنگ است. اگریث پسر پشنگ به سیستان است که او را گوبدشاه خوانند. فروخشت خمبیگان^۳ به دشت پیشانسه است. اشم یهمایی اوشت^۴

^۱ . Vistarav

^۲ . Haoisht

^۳ . Fradaxšti xumbigān

^۴ . Ašem yahmāi ušt

بدان جاست که رود ناورو^۱ خوانند. ون جود بیش^۲ به ایرانویج است. اوروتت نر^۳ که پسر زردشت، است به ور جم کرد است. گروهی نیز از هوش رفته هستند، زیرا نرسی پسر ویونگهان،^۴ طوس پسر نوذر، گیو پسر گودرز، بئیرزد^۵ و آشوزد^۶ پسر پور وداخیشث.^۷ ایشان به هنگام فرشکرد به یاری سوشیانس آیند. دیگر سام یا گرشاسپ که ضحاک را خواهد کشت» (بهار، ۱۳۷۶: ۲۹۰). در سخن از هزاره اوشیدر و اوشیدرماه به مقابله طوس و گرشاسپ اشاره می‌کند: «سوشیانس می‌گوید: ای کی برو دین بستای. کی خسرو دین بستاید. پس اندر آن پنجاهوهفت سال، کی خسرو شاه هفت کشور باشد و سوشیانس موبدموبدان شود. پس گرشاسپ با آن گرزخوب فروگردنده رود و طوس پیش او ایستد و تیر اندر کمان نهد و به گرشاسپ گوید که دین بستای و به گاهان یشث کن. گرز بیفکن، چه اگر دین نستانی و گرز نیفکنی، آن گاه این تیر به تو افکنم. گرشاسپ از بیم تیر طوس، دین بستاید و گرز بیفکند. همه مردم دین بردار شوند. یکی به دیگری دوست و مهربان شود» (همان: ۲۸۱). در مینوی خرد که یکی دیگر از کتاب‌های دینی است، به شخصیت اسطوره‌ای طوس اشاره شده است: «نخست از روان گرشاسپ سخن می‌رود که به توصیئه اورمزد و امشاسپندان و به پای‌مردی طوس برانگیخته می‌شود تا در رستاخیز برخیزد، ضحاک را بکشد و سوشیانت را درپاک‌سازی جهان یآوری می‌رساند» (واحددوست، ۱۳۷۹: ۲۴۵). گذشته از *اوستا* و متن‌های پهلوی، در منابع عربی و فارسی پس از اسلام، در آثاری چون *تاریخ طبری*، *تاریخ یزدگردی*، *مجمل التواریخ والقصص*، *غراخبار ملوک الفرس*، *تجارب الامم*، *اخبار الطوال* و *تاریخ گزیده مطالبی درباره طوس* بیان شده که تفاوت‌هایی اندک با *شاهنامه* دارد. اگرچه بر اساس روایات دینی منابع اساطیری، طوس در خدمت کی‌خسرو بوده و از او، تنها با عنوان‌هایی چون طوس پهلوان و طوس جنگ‌جو یاد شده، با توجه به این که «*شاهنامه*، بیش از آن که به سنت *اوستا* و متن‌های پهلوی زردشتی وابسته باشد، به سنت زنده و پویای روایات شفاهی و گاه مکتوب شرق ایران وابسته است» (بهار، ۱۳۷۳: ۷۶)، نمودهای اساطیری شخصیت طوس با آنچه در *شاهنامه* بیان شده، متفاوت است و می‌توانیم ادعا کنیم که شرح *شاهنامه* در مورد یک جنگ، با نقل *اوستایی* اندکی انطباق‌پذیر است. در جهت روشن‌شدن تضاد در سابقه و هستی اساطیری و حماسی طوس، در ادامه روایت فردوسی را مرور خواهیم کرد.

۱. Nawruō

۲. Wan jud bēš

۳. urwatatī nar

۴. wiwanhān

۵. Bairazd

۶. Ašawazd

۷. porwadxšt

۲- طوس در شاهنامه

طوس نوذر از شخصیت‌های اسطوره‌ای نامه باستان است که در مهم‌ترین قسمت‌های حماسه ملی ما در دوره پادشاهان کیانی در شاهنامه ایفای نقش می‌کند. او از چهره‌های طراز اول دوره سلطنت کی کاووس و کی خسرو بشمار می‌رود. در شاهنامه، نخستین بار در داستان رزم افراسیاب و نوذر، از طوس سخن میان آمده است. نوذر فرزند منوچهر در آخرین رزمش با افراسیاب تورانی، هنگامی که در مقابل سپاه توران مانده می‌شود، شبانه فرزندانش، طوس و گستهم، را فرامی‌خواند:

چو از دشت بنشست آواز کوس
بشد طوس و گستهم با او به هم
بفرمود تا پیش او رفت طوس
لبان پرز باد و روان پرز غم
(فردوسی، ۱۳۹۱: ۳۰۱/۱)

نوذر در این آخرین دیدار به فرزندانش، طوس و گستهم، سفارش می‌کند که:

شمارا سوی پارس باید شدن
وز آن جا کشیدن سوی را به کوه
از ایدر به راه سپاهان روید
ز تخم فریدون مگر یک دو تن
شبستان بی‌آوردن و آمدن
بدان کوه البرز بردن گروه
وزین لشکر خویش پنهان روید
برد جان از این بی‌شمار انجمن
(همان: ۳۰۱/۱)

از این واپسین دیدار، دیری نمی‌گذرد که

به گستهم و طوس آمد این آگهی
به شمشیر تیز آن سر تاج‌دار
که شد تیره دیهیم شاهنشاهی
بزاری بریدند و برگشت کار
(همان: ۳۱۶/۱)

با کشته شدن نوذر، امواج فتنه سراسرکشور را فرامی‌گیرد و افراسیاب در ایران تاج شاهی بر سر می‌نهد. زال و کشواد و دلیران ایران، پس از آگهی از مرگ نوذر، برای رهایی اسیران لشکر آراستند. با نقش‌آفرینی زال، طوس نخستین شاه‌زاده کیانی است که از شهریاری بدور می‌ماند و تاج و دیهیم به زو می‌رسد. خویش‌کاری پهلوانان شاهنامه که از آغاز دوره پهلوانی با نقش‌آفرینی کاوه در بر تخت‌نشاندن فریدون آغاز می‌شود، در نپذیرفتن شهریاری طوس و برگزیدن زو و پس از آن، گزینش کی‌قباد و کی‌خسرو ادامه می‌یابد. به نظر ما این نقش‌آفرینی پهلوانان و خاندان آنان در گزینش شهریاران ایران، نشانه تأثیر تاریخ بر بخش پهلوانی شاهنامه است. زال، طوس را سزاوار تخت نمی‌داند و در پی گزینش شاهی پیروزبخت است که فرّه ایزدی دارد و می‌گوید:

اگر داری طوس و گستهم فر
نزیب بر ایشان همی تاج و تخت
سپاهست و گردان بسپار مر
بباید یکی شاه پیروزبخت
بتابند ز دیهیم او بخردی
که باشد بر او فرّه ایزدی
(همان: ۳۲۳/۱)

با انتخاب زو، طوس از مقام شهریاری برکنار می‌ماند و به همراه برادر، با خرمی و خوشی، تن به این گزینش می‌سپارند تا ایران آباد بماند. ثعالی در *غرر اخبار ملوک فرس* از این واقعه این‌گونه یاد می‌کند: «زال و قارن و طوس و گسته‌م و کشواد و دیگر فرمان‌دهان و بزرگان با او (زو پسر طهماسب) بیعت کردند» (ثعالی، ۱۳۶۸: ۸۶). اگرچه در دوره کی‌قباد، از گسته‌م یک بار نامی آورده شده، اما از دوره پادشاهی زو تا پایان شهریاری کی‌قباد در *شاهنامه*، از طوس سخن نرفته است و شاید این بدین علت است که طوس و گسته‌م همانند قارن و کشواد، زال و رستم از پهلوانان نامی نبوده‌اند یا به واسطه مقام شاه‌زادگی از جنگ برکنار بوده‌اند. پس از مرگ کی‌قباد، با برتخت‌نشستن کی‌کاووس که نهاد پهلوانی استوارتر می‌شود، درکنار نام بزرگانی چون گودرز، گیو، بهرام، گرگین، زال و رستم، نقش شاه‌زادگی پهلوانی طوس آغاز می‌شود. چاره‌اندیشی طوس در فرستادن هیونی در پی زال، برای منع کردن کاووس از رفتن به مازندران، از نخستین نقش‌آفرینی‌ها و بخردی‌های طوس در *شاهنامه* است. زال از زابلستان برای نصیحت کاووس به پهلوی می‌آید و طوس از نخستین پذیره‌شوندگان اوست و در هنگام برگشتن زال به زابلستان باز هم، طوس او را بدرقه می‌کند. در داستان رفتن کاووس به مازندران، فردوسی از سپه‌راندن گودرز و طوس، این‌گونه یاد کرده است:

چو زال سپهد ز پهلوی برفت دمامد سپه روی بنهاد تفت
به طوس و به گودرز فرمود شاه کشیدن بنهه، سرنهادن به راه
(همان: ۱۲/۲)

دگر روز برخاست آوای کاووس سپه را همی‌راند گودرز و طوس
(همان: ۱۳/۲)

طوس در سفر به مازندران به همراه کی‌کاووس گرفتار دیوان می‌شود. پس از رهایی کی‌کاووس و طوس از چنگال دیوان که با دلاوری رستم انجام می‌شود، در جنگ کاووس با شاه مازندران، میمنه سپاه به طوس سپرده می‌شود. سپاه ایران بر دیوان مازندران پیروز می‌شود و کی‌کاووس در بازگشت از مازندران به مهتران سپاه، زمین می‌بخشد و به قول برخی از نسخ *شاهنامه*، توس به مقام اسپهبدی ایران می‌رسد که خالقی مطلق این ابیات را در پانویشت آورده است. همراهی طوس با کی‌کاووس سبب می‌شود که در حمله به شهر بربرستان و شاه هاماوران، دوباره به همراه شاه، در دژ شاه هاماوران اسیر شود. فردوسی در توصیف جنگ هفت گردان در آذربایجان در شرح دلاوری فرمان‌دهان سپاه ایران در کنار نام گرگین میلاد، گرزم، فرهاد، برزین، گودرز، رستم، طوس را سپهبد شه‌نودران و طوس شیر خطاب می‌کند. با حمله سهراب به ایران و تسخیر دژ سپید، روابط رستم و طوس به تیرگی روی می‌نهد، زیرا بی‌اعتنایی رستم به فرمان پادشاه و درنگ در آمدن به دربار،

روی دادی را رقم می‌زند که خیراندیشی طوس برایش گران تمام می‌شود. هنگامی که پس از حمله سهراب، رستم با تأخیر از زابل به دربار می‌رسد، کی کاووس بر او و گیو بانگ می‌زند و به گیو می‌گوید: رستم را ببر و زنده بردار کن. گیو از سخنان شاه ناراحت می‌شود و مجلس را ترک می‌گوید، اما:

بفرمود پس طوس را شهریار	که رو هر دو را زنده برکن به دار
بشد طوس و دست تهمتن گرفت	بدو مانده پرخاش جویان شگفت
که از پیش کاوس بیرون برد	مگر کاندران تیزی افسون برد

(همان: ۱۴۶/۲)

طوس که در پی نشان دادن آتش خشم کی کاووس و چاره‌اندیشی و افسون است، با اهانت و خشم رستم دستان روبه‌رو می‌شود:

بزد تند یک دست بردست طوس	تو گفستی ز پیل ژیان یافت کوس
ز بالا نگون اندر آمد به سر	برو کرد رستم به تندی گذر
بدر شد به خشم اندر آمد به رخس	منم گفست شیروازن تاج‌بخش
چه خشم آورد؟ شاه کاووس کیست؟	چرا دست یازد به من، طوس کیست؟

(همان: ۱۴۷/۲)

این روی داد سبب می‌شود که بعدها رستم، طوس را تیز و کم‌خرد بنامد. در ادامه این داستان برای نخستین بار، فردوسی به توصیف مقام اسپهبدی طوس می‌پردازد که سواران و پیلان بسیار برگرد اویند و در فشی پیل پیکر دارد و سواران زرینه کفش در خدمت اویند. سرآغاز داستان سیاوش با ذکر روی دادی از نابخردی طوس همراه است که در آن به جدال خاندان نودری و خاندان گودرز اشاره دارد. طوس و گیو بر سر خوب‌رخی از خویشان گرسیوز بتندی می‌گیرند و کار به میانجی‌گری دربار می‌انجامد. در ادامه این داستان، هنگامی که رستم و سیاوش برای نبرد با افراسیاب روانه بلخ می‌شوند، افراسیاب در پی خوابی که دیده است، گرسیوز را با هدایای بسیار برای آشتی به نزد سیاوش و رستم می‌فرستد. با گروگان‌گیری یک‌صد تن از خویشان افراسیاب، صلح برقرار می‌شود و رستم برای رساندن این پیام به دربار کی کاووس می‌رود. کی کاووس از صلح سیاوش با تورانیان برمی‌آشوبد و به رستم پرخاش می‌کند که:

تن آسانی خویش جستی بر این	نه افروزش تاج و تخت و نگین
تو ای بدر بمان تا سپهدار طوس	بیند بر این کار بر پیل کوس
من اکنون هیونی فرستم به بلخ	یکی نامه‌ای با سخن‌های تلخ
سیاوش اگر سر ز پیمان من	بیچند نیاید به فرمان من
به طوس سپهد سپارد سپاه	خود و ویژگان با زگرد ز راه

(همان: ۲۶۵/۲)

رستم از این سخنان بسیار غمگین می‌شود. پس از مرگ غم‌گزای سیاوش در غربت توران، طوس و رستم، در پی انتقام، سپاه می‌آریند. طبری به این موضوع با اندکی

اختلاف چنین اشاره دارد: «گویند وقتی کی کاووس از قتل فرزند خبر یافت، گروهی از سالاران خویش و از جمله رستم دلیر و طوس پسر نوزدان را که شجاع و جنگاور بودند، بفرستاد تا از ترکان بسیارکس بکشند و اسیرگرفتند و با افراسیاب جنگ‌های سخت داشتند و رستم شهر و شهره دو پسر افراسیاب را به دست خویش بکشت و طوس نیز کیدر برادر افراسیاب را به دست خویش بکشت» (طبری، ۱۳۶۲: ۴۲۱/۲-۴۳۳). فردوسی برخلاف طبری، مرگ سرخه، پسر افراسیاب، را به دست زواره برادر رستم می‌داند و اشاره می‌کند که «دل طوس بخشایش آورد سخت/ برآن نام‌بردارگم بوده بخت». در شاهنامه با مرگ سیاوش، افول تدریجی خاندان نوذری نیز آغاز می‌شود، زیرا گودرزبان با حمایت از شهریاری کی خسرو و نقش‌آفرینی آنان در این روی‌داد، جای خاندان نوذری در عهد کی کاووس را از آن خویش می‌کنند و آن‌چه از نابخردی کی کاووس بردامن طوس می‌ماند، بخردی‌ها و شجاعت کی خسرو، آرمان‌شاه ایرانیان، بهره‌گودرزبان می‌شود. روایت فردوسی از این واقعه، برخلاف متن‌های پهلوی و منابع تاریخی پس از اسلام چون تاریخ طبری، اخبارالطوال، تجارب الامم و برخی متون دیگر است و تنها روایت مجمل التواریخ و تاریخ‌گزیده به فردوسی نزدیک است. فردوسی برای آشکارکردن تضاد گودرزبان و نوذریان در شهریاری کی خسرو، روی‌دادهایی را ذکر می‌کند که بیش‌تر به نفوذ پهلوانان اشکانی در این دوره برمی‌گردد و با هستی اساطیری طوس که در متن‌های دینی مزدیسنا، کاملاً در خدمت کی خسرو بوده است، مغایرت دارد:

بیسـتند گـردان ایـران کـمـر جز از طوس نودر که پیچید سر
 که او بود با کوس و زرینه‌کفش هم او را بدی کویانی درفش
 (همان: ۴۵۶/۲)

پس از مخالفت طوس با شهریاری کی خسرو، گودرز، گیو را به نزد طوس می‌فرستد و به او پیغام می‌دهد که رای تو با دیو جفت است: «اگر تو بیچی ز فرمان شاه/ مرا با تو کین خیزد و رزم‌گاه». نویسنده کتاب شکوه خرد در شاهنامه فردوسی که به بخردی‌ها و نابخردی‌های بسیاری از پهلوانان و شاهان شاهنامه پرداخته است، مخالفت با پادشاهی کی خسرو را نشانه‌ خرد طوس می‌داند: «طوس دور از خرد می‌داند که فریبرز را که از هر دو سوی ایرانی است، بر مسند قدرت نشانند و به جای او کی خسروی را پادشاهی بخشند که تبارش از سوی مادر به تورانیان می‌رسد... این پندار طوس البته منطبق پسند است و دوراندیشی او را می‌رساند و شاید حق به جانب طوس باشد که با پادشاهی او به مخالفت می‌پردازد. ... نکته‌ دیگر، گویا کی کاووس نیز با این‌که کی خسرو را در فرجام بر تخت می‌نشانند، از جانب او چندان مطمئن نیست و در حضور رستم و رجال دربار از کی خسرو، عهدی می‌گیرد که هیچ‌گاه روی به سازش با تورانیان نهد» (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۹۲: ۶۸). چون گیو خبر نافرمانی طوس را به گودرز می‌دهد، گودرز او را نفرین می‌کند و با دوازده

هزار سوار جنگی آماده نبرد با طوس می‌شود، اما خویشتن داری و خردورزی طوس از پیکاری نایسته جلوگیری می‌کند:

غمی شد دل طوس و اندیشه کرد	که امروز اگرم‌ن بسازم نبرد
بسی کشته آید ز هر سو سپاه	از ایدر، نه برخیزد این کینه گاه
نباشد جز از کام افراسیاب	سر بخت ترکان برآید ز خواب

(همان: ۴۵۹/۲)

گودرز در پیش‌گاه شاه با سخنانی دور از ادب و منش پهلوانی، به دلیل انگیزه‌های سیاسی، طوس را دیوانه می‌خواند:

بدوگفت گودرز کای کم خرد	ترا بخرد از مردمان نشمرد
تو نوذرنزادی نه بیگانه‌ای	پدر تیز بود و تو دیوانه‌ای
سلیح من از با منستی کنون	بر و یال گشتیت غرقه به خون

(همان: ۴۶۰/۲-۴۶۱)

با خویشتن داری طوس، کی کاووس، به فرزند و نوه اعلام می‌کند که شرط شهرپاری ایران، تسخیر دژ بهمن است. نخست طوس به همراه فریبرز راهی دژ بهمن می‌شوند، اما نمی‌توانند به دژ نزدیک شوند و سپس گودرز و کی خسرو، با جادو، دژ را فتح می‌کنند و بدین ترتیب کی خسرو به شهرپاری ایران برگزیده می‌شود. پس از شهرپاری کی خسرو، طوس هم‌چنان سپهسالار زرینه‌کفش سپاه ایران است. از تلخ‌ترین حوادث دوران سپهسالاری طوس، مرگ فرود، فرزند سیاوش و نوه پیران ویسه تورانی، به دست گودرزبان است که در پی نافرمانی طوس از فرمان کی خسرو رخ می‌دهد. کی خسرو به طوس فرمان می‌دهد که برای رفتن به توران از راه کلات نرود، زیرا برادرش فرود در آن جا زندگی می‌کند. طوس به دلیل رفاه حال سواران، برخلاف دستور شاه، راه کلات را در پیش می‌گیرد. به فرود خبر می‌رسد که سپاه برادرت از ایران‌زمین به سوی توران در حرکت است. جوان ناکار دیده، دستور می‌دهد تا هیونان و گوسپندان و فسیله را در دژ بند آورند و پس از بستن در دژ، خود به همراه تخوار بر فراز کوهی می‌نشیند. طوس با دیدن فرود و تخوار بر بلندی کوه:

چنین گفت کز لشکر نام‌دار	سواری بیاید همی بی‌کیار
که جوشان شود ز این گروه	برد اسپ را بر سر تیغ کوه
بینند که آن دو دلاور کینند	بر آن تیغ که بر، ز بهر چینند

(همان: ۳۶۳)

اگر از لشکر ایران هستند، هر یک را دویست تازیانه بزنید و اگر از جنگ‌جویان ترک بودند، آن‌ها را به این‌جا بیاورید. اگر کشته شدند، باکی نیست. اگر آن‌ها از کارآگاهان دشمن بودند، او را به دو نیم کنید. بهرام از خاندان گودرزبان داوطلب این کار می‌شود و به نزد فرود می‌رود و با تندبانی او سخن می‌گوید. فرود در پاسخ او می‌گوید:

نه تو شیرجنگی و من گور دشت
 فزونی نمداری تو چییزی ز من
 سر و دست و پای و دل و مغز و هوش
 نگه کن به من تا مرا نیز هست

بر این گونه بر من نشاید گذشت
 به گوردی و مردی و نیروی تن
 زبان سراینده و چشم و گوش
 اگر هست بیهوده منم ای دست

(همان: ۳۷/۳ - ۳۸)

اگرچه در این حادثه نافرمانی طوس، غیرقابل چشم پوشی است، از سویی می توان بر جسارت ها و بی ادبی های فرود و نافرمانی بهرام نیز انگشت نهاد. نافرمانی بهرام و ارادت او به فرزندان سیاوش که از ترکان نسب دارند و اختلافات دیرین گودرزیان و نوذریان، باعث خشم طوس می شود:

چنین داد پاسخ ستم گاره طوس
 تو را گفتم او را به نزد من آر
 گر او شهریار است؟ پس من کییم؟
 نبیینم ز خود کامه گودرزیان

که من دارم این لشکر و بوق و کوس
 سخن هیچ گونه مکن خواستار
 بر آن دز چه گوید؟ ز بهر چیم؟
 مگر آن که دارد سپه را زیان

(همان: ۴۱/۳)

اسلامی ندوشن در زندگی و مرگ پهلوانان، در شاهنامه عمل فرود را از ساده دلی و جوانی و دور از فرزاندگی می داند «فرود از سر جوانی و ساده دلی و بنا به اغفال تخوار کاری می کند که نتیجه ای جبران ناپذیر بیار خواهد آورد. ... در یک لحظه راه را بر هر گونه آشتی می بندد. ... عمل فرود، دور از فرزاندگی و احتیاط بوده است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۱: ۲۰۸). فرود با آگاهی از این که ریونیز داماد سپهسالار ایران است، او را هدف تیر خویش قرار می دهد تا مگر جگر طوس را بسوزاند و پس از آن، هنگامی که پور طوس، زراسپ، به سمت کوه می رود، فرود می گوید:

بدانند سپهدار دیوانه طوس
 که ایدر نبودیم ما بر فسوس

(همان: ۴۴/۳)

و با تیری، جوشن او را به زین می دوزد. تخوار به فرود می گوید: هنگامی که فرزند و داماد طوس را تبه کردی، باید به فکر رزم باشی و نه بزم. فرود جوان تیز می شود و پاسخ می گوید:

چه طوس و چه شیر و چه پیل ژیان
 چه جنگی نهنگ و چه ببر بیان

(همان: ۴۵/۳)

با مرگ ریونیز و زراسپ، طوس، خویشان به سمت کوه می رود، اما فرود با خدنگی باره او را سرنگون می سازد و طوس پیاده و آسیمه سر، به لشکرگاه باز می گردد. در این هنگام:

گواژه همی زد پس او فرود
 که ایدون پپای آمد از یک سوار
 که این نامور پهلوان را چه بود
 چگونه چمد در صف کارزار
 همی از جرّم نعره بگذاشتند
 پرستندگان خنده برداشتند

(همان: ۴۷/۳)

گیو از گواژه و نعره پرستندگان فرود بر می‌آشوبد و می‌گوید که فرود اندازه خویش را نمی‌داند:

اگر شـهریار اسـت با گوشـوار	چه گیرد چـنین لشـگرگشـن خـوار
نشاید که باشـیم همـداسـتان	ز هرگونه‌ای کـو زـند داسـتان
اگر طـوس یـک بار تـیزی نـمود	ز مانـه پـر آزار گشـت از فـرود
ز رسـپ گـران مایـه زو شد بـباد	سـواری سـر افـراز و نـوذرنـژاد
بـه خـون اسـت غـرقه تـن ریـونیز	از ایـن بـیش خـواری چـه جـوییم نـیز؟
گـر او پـور جـم اسـت و مـغز قـباد	یـکی در بـه نـادانی انـدر گشـاد

(همان: ۴۷/۳)

پس از طوس، گیو با اسپ به سمت کوه می‌رود و سینه اسبش هدف تیر فرود قرار می‌گیرد و باز از بام سپید کوه خنده برمی‌خیزد. این بار بیژن از گواژه دشمن خشمگین می‌شود و با پوشیدن زره سیاوش، پس از هلاک شدن اسبش، از کوه بالا می‌رود. فرود که در مقابل بیژن ناتوان است، به درون دژ می‌گریزد. جریره از فرود می‌خواهد که تسلیم ایرانیان شود، اما فرود نمی‌پذیرد. پس از آن که یک دست فرود با ضربه شمشیر رهام قطع می‌شود. فرود در پی خون‌ریزی زخم‌هایش، درون دژ کشته می‌شود و جریره پس از سوزاندن همه گنجینه‌ها، اسپان تازی را شکم می‌درد و سپس در کنار جنازه فرزند خود کشتی می‌کند. پس از مرگ فرود، پیران بر سپاه ایران شبیخون می‌زند و بسیاری از سپاهیان ایران کشته می‌شوند. کی خسرو با شنیدن این خبر، طوس را فرومایه و نامرد و ناهوشیار و کم‌تر از سگ می‌خواند و به فریبرز، عموی خویش فرمان می‌دهد که نشان‌های سپهسالاری را از طوس بگیرد و او را زندانی کند. طوس به دلیل این نافرمانی، مدتی را در بند بسر می‌برد تا سرانجام با وساطت رستم و عذرخواهی بخشیده می‌شود. در واپسین روزهای زندگی کی خسرو، هنگامی که او تصمیم می‌گیرد، شهریاری ایران را به لهراسپ بسپارد، زال و گودرز برای فرزندان‌شان، یعنی رستم و گیو، درخواست منشور می‌کنند. طوس نیز در کنار آنان به کی خسرو می‌گوید:

کنون شاه سیر آمد از تاج و گنج	همی بگذرد زین سرای سپنج
چه فرمایدم چیست نیروی من؟	تو دانی هنرها و آهوی من

کی خسرو افزون بر درفش کاویانی و زرینه کفش و افسر و طوق، حکومت بر خراسان را نیز به طوس واگذار می‌کند:

همی باش با کاویانی درفش	تو باشی سپهدار و زرینه کفش
بدین سر ز گیتی خراسان تراست	وزین نام‌داران تن آسان تراست

(همان: ۳۵۷/۴)

با پایان یافتن شهریاری کی خسرو، سپهسالاری طوس نیز پایان می‌رسد و فردوسی، منطبق بر روایت‌های دینی متن / اوستا و متن‌های پهلوی، در داستان بدرودکردن کی خسرو، سرانجام طوس را نیز بزبایی، به جاودانگی کی خسرو گره زده است:

بزرگان بی‌دار و گن‌آوران	برفتند با او از ایران سران
دگر بیژن گرد و گس‌تیم نیو	چو دستان و رستم چو گودرز و گیو
به هشتم کجا نامور طوس بود	به هفتم فریبرز کاووس بود
ز هامون بشد تا سر تیغ کوه	همی رفت لشکر گروه‌ها گروه
همه بازگردید بی‌شهریار	بدان مهتران گفت از این کوهسار
شنیدند گفتار و گشتند باز	سه گرد گران‌مایه و سرفراز
جهان جوی و گوینده و یادگیر	چو دستان و رستم چو گودرز پیر
فریبرز و بیژن چو گس‌تیم نیو	نگشتند از او باز چون طوس و گیو

(همان: ۳۶۵-۳۶۶)

سرانجام طوس با اثبات وفاداری خویش به شهریار ایران، در کنار پهلوانان بزرگ شاهنامه، در سپیدی برف کوهستانی پر رمز و راز، به جاودانگی می‌پیوندد تا در آخرالزمان در کنار کی خسرو به یاری سوشیانس برخیزد.

۳- سپهسالار زرینه کفش

یکی از واژگانی که از دوره پهلوانی شاهنامه در داستان‌های نامه باستان در کنار نام افراد و کسان و ابزار و ادوات و افزارهای جنگی و عنوان‌های دولتی و نظامی بکار رفته است و تا دوران انوشیروان، در شاهنامه حضور دارد، اصطلاح یا لقب «زرینه کفش» است. با توجه به این که این لقب چهارده بار همراه درفش کاویانی برای سپهسالار طوس بکار رفته است، ضرورتاً در پی نشان دادن مقام طوس نوذران، نگاهی اجمالی به این اصطلاح خواهیم داشت. از عصر جمشید که آلت‌های جنگ چون جوشن و خفتان و درع و برگستوان و گوهرهای فراوان چون یاقوت و بیجاده و سیم و زر در داستان‌های شاهنامه راه می‌یابد، واژگانی که در آن‌ها «زر» بکار رفته چون تاج زر و زرین‌ستام دیده می‌شود. هرچه به قسمت‌های پهلوانی شاهنامه نزدیک می‌شویم، فردوسی برای توصیف حشمت و جلال سلطنت و سپاه ایران، بیش‌تر از صفت زرین بهره برده است که این کثرت صفت زرینه، کاربرد فراوان «زر» و ابزار زرین در اوستا و متون فارسی میانه را یادآور می‌شود. کاربرد واژگانی چون زرین‌نیام، زرین‌ستام، زرین‌لگام، زرین‌کمر، زرین‌کلاه، زرین‌سپر، زرین‌رکاب، زرین‌عمود، طوق زرین، کرسی زرین، نعلین‌زرین، تخت زر برای برشمردن خلعت شاهان و شکوه پهلوانان و جمال و جلال خوب‌رویان، در سراسر شاهنامه، از دوره پادشاهی جمشید به بعد بچشم می‌خورد. در کنار انبوه این واژگان زرینه، لقب یا اصطلاح «زرینه کفش» از واژگانی خاص است که برای عده‌ای اندک از شاهان و سران و یلان

شاهنامه بکار برده شده و در فرهنگ‌های شاهنامه، متأسفانه کم‌تر بدان پرداخته شده است. از آنجایی که در میان شاهان و شاهزادگان و پهلوانان شاهنامه، این لقب/اصطلاح بیش‌تر هم‌راه نام طوس است، با تمرکز بر نام طوس به ذکر نکاتی پرداخته می‌شود.

در نمودگاری اساطیری ابزارها و اشیا، درخصوص زر و رنگ زرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در فرهنگ نمادها، رنگ زرد را رنگی شدید، سخت، تیز تا به حد زندگی، خارج از اعتدال می‌دانند که مانند توده‌ای فلز مذاب کورکننده است. در این باره آمده است: «زرد همواره از چارچوبی که حاوی آن است، تجاوز می‌کند. همان‌گونه که اشعه خورشید از لاجورد آسمان می‌گذرد و قدرت خداوندی را در عالم نشان می‌دهد. در هرم خدایان از تک^۱ هوئیتزیلویوچتلی^۲ جنگجوی فاتح، خدای خورشید ظهر با آبی و زرد، رنگ‌آمیزی شده است. زرد، مظهر قدرت و جفت زرنشان، طلا و لاجورد است. زرد محمل جوانی، نیرو و ابدیت الهی است. به گفته آنکتیل دوپرون^۳ زردشت نشانه ستاره زرین و درخشان و آزاد است. یکی از صفات «اوم» کلمه‌الله تبتی، «زری» به معنی زرین است. ویشنو لباس زرد در برمی‌کند و تخم کیهانی برهما چون طلا می‌درخشد. فریزر^۴ خاطر نشان می‌کند که چاقوی زرین در هند برای قربانی کردن اسب بکار می‌رفته است، زیرا طلا نور است و از طریق نور زرین است که قربانی به قلمرو خدایان دست می‌یابد. از آنجایی که زرد طلایی، جوهر الهی بر روی زمین است، صفت قدرت شاهزادگان، شاهان و خاقان‌ها می‌شود تا اصل قدرت آن‌ها را نشان دهد. شاخه زرین مسیح در اقامت مسیح در دنیا با هاله زرین جانشین شد و او به نزد پدرش برگشت. در مراسم یک‌شنبه شاخه زرین در اسپانیا مؤمنان نخل‌های زردی را به دور صحن کلیسای جامع می‌چرخانند» (شوالیه- گبران، ۱۳۸۲: ۴۸۴-۴۴۹). جیمز جرج فریزر در کتاب شاخه زرین درخصوص جنبه‌های اساطیری طلا آورده است که قهرمان تاتار اعلام می‌کند که فقط با خدنگ طلایی یا شمشیر طلایی که روحش در آن قرارداد، از پا درمی‌آید (فریزر، ۱۳۸۳: ۸۰۲). در میان منابع اساطیری هند و ایران مانند ریگ ودا/ ووستا و پس از آن متن‌های پهلوی از زر و اشیا زرین خدایان، فراوان سخن بمیان آمده است. در ریگ ودا/ از «سوتیری زرین دست» یاد شده است (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۱۲۶). یشت دهم/وستا با عنوان مهریشت، ایزد مهر، ایزد جنگ و روشنی را با گزری از زر و به رنگ زر توصیف می‌کند که محکم‌ترین و پیروزترین سلاح‌هاست (صفا، ۱۳۸۷: ۱۳۳). در بند ۱۱۲ یشت دهم نیز ایزد مهر این‌گونه توصیف شده است: «کسی که سپر سیمین و زره زرین در برکرده، با تازیانه گردونه را می‌راند و

^۱ . Aztek

^۲ . Huitzilopochtli

^۳ . Anquetil Duperron

^۴ . James George Frazer

چرخ‌های گردونه او زرین است» (ده‌بزرگی، ۱۳۸۸: ۴۱۹). بهرام، خدای جنگ، که تعبیری از نیروی پیش‌تاز مقاومت‌ناپذیر است به صورت گاو نر زردگوش زرین شاخ، اسب سفید با ساز و برگ زرین، مردی دلیر که شمشیری زرین تیغه در دست دارد، تجسم می‌یابد و او درفش‌دار ایزدان مینوی و مسلح‌ترین آن‌هاست (آموزگار، ۱۳۸۳: ۲۷). ایزد وای که خدایی نیرومند و تیزرو و جنگ‌جویی سهمناک و فراخ‌سینه است، گردونه‌ای زرین و جنگ‌افزاری زرین دارد (همان: ۲۸). در بند ۳۸ یشت پنجم نیز از نبرد تن‌به‌تن گرشاسپ با دیو دریایی زرین‌پاشنه سخن بمیان آمده است. در متون دینی آمده که «اورمزد به جمشید حلقه‌ای زرین و تازیانه‌ای زرین می‌دهد که نشان پادشاهی اوست» (همان: ۵۳). در بند ۷۷ کرده نوزدهم *آبان* یشت اردوی سوراآناهیتا به صورت دوشیزه‌ای توصیف شده که موزه‌های زرین در پای دارد» (دوست‌خواه، ۱۳۷۵: ۳۱۱). ده بزرگی در کتاب *مضامین حماسی متن‌های ایران باستان و مقایسه آن با شاهنامه* با توجه به بند ۳۱ بخش چهارم بندهش جامه زرین، سیمین، گوهرنشان واپو را جامه ارتشتاری می‌داند (ده بزرگی، ۱۳۸۸: ۴۱۹). افزون بر آن چه در متن‌های باستانی در خصوص پوشش‌ها و ابزار زرین گفته شد، در آثار بجامانده از دوره هخامنشی، نیز می‌توان از کفش‌های زرد رنگی که به کمان‌داران اختصاص داشته، سراغ گرفت.

در خصوص مفاهیم و تعاریف واژه «زرینه کفش» از میان واژه‌نامه‌های تخصصی *شاهنامه*، در واژه‌نامه‌هایی چون *فرهنگ شاهنامه علی رواقی*، *واژه‌نامک عبدالحسین نوشین*، *فرهنگ شاهنامه شهیدی مازندرانی*، *واژبان شاهنامه محمدحسین مجدّم، لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادی*، *فرهنگ شاهنامه فردوسی فریتس ولف* و از میان *فرهنگ‌نامه‌های عمومی در لغت‌نامه دهخدا*، اشاراتی کوتاه به این واژه شده است. فریتس ولف بسامد زرینه‌کفش را در *شاهنامه* شانزده بار ذکر کرده و توضیحی خاص ارائه نداده است. این بسامد با آن چه در *شاهنامه* تصحیح خالقی مطلق که نزدیک بیست و نه بار و در برخی نسخ سی‌و دو بار آمده است، تفاوتی آشکار دارد (ولف،^۱ ۱۳۷۷: ۱۶۲۴). علی رواقی به توضیح یک سطری بسنده کرده است: «زرینه کفش: کفشی زرین؛ کفشی است که با رشته‌هایی از طلا ساخته شده و بیش‌تر بزرگان و دلاوران پوشند» (رواقی، ۱۳۹۰: ۱۳۷۰). دهخدا با ذکر هفت شاهد و مثال از *شاهنامه*، اطلاعاتی بیش‌تر را ارائه داده و عجیب است که از ذکر شواهدی دیگر از ادبیات منظوم مانند *شرف‌نامه* و منظومه‌های حماسی پس از *شاهنامه* پرهیز کرده است. «زرینه کفش: (اسم مرکب) نوعی از کفش زرنگار (*ناظم/لاطب*)، (ص مرکب)، کسی که کفش زرین درپای کند. از عناوین و درجات عالی سپاهیان و درباریان قدیم نظیر زرین‌کلاه، زرین‌کمر و جز آن‌ها» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل زرینه کفش).

^۱ . Fritz Wolff

زبس گونه‌گونه سنان و درفش	سپهرهای زرین و زرینه کفش (همان: ۱۵۳/۲)
بیاور سپاه و درفش مرا	همان تخت و زرینه کفش مرا (همان: ۱۷۸/۲)
به زبافته جامه‌های بنفش	به پای اندرون کرده زرینه کفش (همان: ۴۶۳/۲)
دگر پهلوان، طوس زرینه کفش	که او بود با کاویانی درفش (همان: ۱۷۷/۴)
سپهدار و سالار زرینه کفش	تو باشی بر کاویانی درفش (همان: ۷۸/۳)
بیاراست با کاویانی درفش	همه پهلوانان زرینه کفش (همان: ۲۲۰/۴)
همه [کنون] نامداران زرینه کفش	برفتند [بباشید] با کاویانی درفش (همان: ۱۲۴/۳)

محمدحسین مجدم در *واژیان شاهنامه* در این باره، دقیقاً به یادکرد همین بیت‌های دهخدا بسنده کرده و توضیحی دیگر ارائه نداده است. شهیدی مازندرانی ذیل نام طوس، توضیحاتی را آورده که کامل‌تر است: «در *شاهنامه* از طوس بیش‌تر با پانام زرینه کفش یاد شده است. با نگرش به بیت‌هایی که زرینه کفش در آن‌ها آمده است، می‌توان دریافت که این پانامی بوده که به برخی از بزرگان و دلیران داده می‌شد که شایستگی ویژه داشتند. شاید نیز بتوان گمان برد که کفشی زرین بوده و بر پای چنین دلاورانی پوشیده می‌شد، اما هرگاه از این دلاوران اشتباهی بروز می‌کرد، آن پانام یا کفش زرین از آن‌ها بازپس گرفته می‌شد و به دیگری می‌دادند که شایسته‌تر بود. چنان‌که این عنوان که به دنبال نام طوس بکار رفته است، پس از آن که طوس، فرود را به ناحق [البته حق] از میان برمی‌دارد و از سویی دیگر سپاه ایران به سپهبدی طوس از سپاه پیران شکست می‌خورد، این لقب از طوس گرفته شده و به فریبرز کاووس داده می‌شود. نکته دیگر که یادآوری آن بایسته است، این‌که باز در بیش‌تر بیت‌هایی که از زرینه کفش بودن طوس سخن بمیان آمده است، بی‌درنگ سخن از درفش کاویان هم پیش کشیده می‌شود و بنظر می‌رسد،

دارنده کفش زرین، حامل درفش کاویان نیز بوده است و یا ممکن است که کسی که حامل درفش کاویان بوده، لقب زرینه کفش نیز به او داده می‌شود. این لقب در شاهنامه حتا در دوره ساسانی نیز دیده می‌شود، چنان که در زمان یزدگرد سوم نیز از آن یاد شده» (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۴۸۲-۴۸۰). دقت و توضیحات مفصل شهیدی مازندرانی درخور توجه است، اما ذکر چند نکته درباره آن ضروری بنظر می‌رسد. بر اساس نسخه تصحیح خالقی مطلق، آخرین بار، این واژه در داستان وفات قیصر روم و رزم کسری بکار رفته و در این نسخه داستان یزدگرد حذف شده است. افزون بر آن می‌توان گفت که با توجه به کاربرد ترکیباتی چون سواران زرینه کفش، نام‌داران زرینه کفش، گردان زرینه کفش، پهلوانان زرینه کفش و چهل مرد زرینه کفش این لقب، تنها به حاملان درفش کاویانی که یک درفش بیش نبوده اختصاص ندارد و نمی‌توان گفت که همه دارندگان کفش زرین، حامل درفش کاویانی هم بوده‌اند، بلکه با توجه به آن چه در جدول استخراج شده، متوجه می‌شویم، از میان شخصیت‌هایی چون منوچهر، طوس، رستم، فریبرز، خاندان گودرز، گشتاسپ، رستم فرخ‌زاد و نوشین‌روان که این لقب برای آن‌ها یاد شده، تنها خاندان شاهی و شاهزادگانی چون منوچهر، طوس، فریبرز، گشتاسپ و نوشین‌روان، دارای کفش زرین و درفش کاویان بوده‌اند و در باقی موارد تنها از لقب/اصطلاح زرینه کفش یاد شده است. سجاد آیدنلو با استفاده از نظر شهیدی مازندرانی توضیحاتی کامل‌تر را در این باره ذکر کرده است: «از شواهد بسیار موجود در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی پس از آن، چنین برمی‌آید که پوشیدن کفش زرین، نشان‌دهنده درجه یا مقامی ویژه در نظام شهریاری و پهلوانی ایران باستان بوده است. اصطلاح یا لقب زرینه کفش در شاهنامه بیش‌تر برای طوس بکار رفته است، اما مختص او نیست و کسانی چون منوچهر، رستم و کی خسرو نیز زرینه کفش هستند. حتا در دوره به اصطلاح تاریخی شاهنامه این لقب/اصطلاح دیده می‌شود و می‌توان گفت که زرینه کفش در سپاه یا دربار ایران صفت/لقب چند نفر مشخص نبوده است و غیر از شاه و پهلوانان بزرگ، مهتران و نژادگان دیگر هم کفش زرین می‌پوشیده‌اند» (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۱۵). بنظر می‌رسد آیدنلو در قراردادن نام کی خسرو در شمار زرینه کفشان دچار خطا شده است، زیرا در داستان سیاوش و ماجرای آماده شدن کی خسرو برای رفتن به دژ بهمین، زرینه کفش در بیت‌های پیش رو به سواران برمی‌گردد نه به کی خسرو:

یکی تخت زرین زبرج‌دنگار	نهادند برپیل و چندی سوار
به گرداندش با درفش بنفش	به پاندرون کرده زرینه کفش

(همان: ۴۶۳/۲)

با توجه به این که در هیچ‌جایی دیگر از شاهنامه، این لقب برای کی خسرو ذکر نشده است، بنابراین نمی‌توانیم نام او را در شمار زرینه کفشان قرار دهیم. کزازی در جای‌جای نامه باستان، به اشاراتی کوتاه چون «زرینه کفشی، کنایه ایماست از بلندپایگی و ارج‌مندی

(کزازی، ۱۳۸۷: ۳/۵۹۴). «زَربینه کفشی هم‌چون کاویانی درفش و پیل و کوس از ویژگی‌ها و بایسته‌های سپهداری بوده است (همو، ۱۳۸۵: ۵/۹۴۵) بسنده کرده و توضیحاتی کامل‌تر را در این باره ارائه نکرده است. در این مقاله کوشش شده است، ضمن استخراج بسامد زَربینه کفش به ذکر نکاتی چند پرداخته شود:

۱- واژه ترکیبی زَربینه کفش بر اساس نسخه تصحیح خالقی مطلق بیست‌ونه بار و بر اساس سایر نسخ سی‌و‌دو بار در شاهنامه ذکر شده است که با آن‌چه در فرهنگ شاهنامه ولف ذکر شده است، تفاوت فاحش دارد. این اصطلاح/ لقب از دوره پهلوانی، نخستین بار در داستان منوچهر، برای او ذکر شده و تا پایان شاهنامه، یعنی دوره ساسانیان بر اساس نسخه خالقی، دوره انوشیروان و سایر نسخ دوره یزگرد سوم در شاهنامه حضور دارد.

۲- براساس نسخه‌های گوناگون شاهنامه، بیتی از شرف‌نامه نظامی و ابیاتی از چند منظومه حماسی پس از شاهنامه، برخی از شاهان و شاهزادگان و خاندان‌های بزرگ زَربینه کفش بوده‌اند که عبارتند از: فریدون، منوچهر، طوس، فریبرز، خاندان گودرز، رستم، گشتاسپ، رستم فرخ‌زاد، نوشین‌روان و یزدگرد، اما کاربرد متعدّد ترکیب‌هایی چون سواران زَربینه کفش، چهل مرد زَربینه کفش، نام‌داران زَربینه کفش، پهلوانان زَربینه کفش و گردان زَربینه کفش نشان می‌دهد که افزون بر شاهان و شاهزادگان و خاندان‌های بزرگ، برخی از نام‌داران سپاه نیز زَربینه کفش بوده‌اند. این لقب مخصوص پادشاهان، شاهزادگان و پهلوانان بزرگ سپاه ایران بوده و در سراسر شاهنامه برای هیچ کشوری دیگر بکار نرفته است.

۳- برخلاف زَربین کمر، زَربین لگام، طوق زَربین، نعلین زَربین که غالباً خلعت و از وسایل تشریفات بوده‌اند، لقب زَربینه کفش، در اغلب موارد با جنگ‌افزارهایی چون شمشیر، سنان، درفش، کوس، گرز و تیغ بکار رفته است که نشان می‌دهد یک نشان جنگی و نظامی یا یک افزار مخصوص بزرگان در هنگام جنگ بوده است و نقش حفاظت‌کننده نداشته و بر نیرو و قدرت و بلندپایگی صاحب آن دلالت داشته و با توجه به بنیان‌های اساطیری می‌توان آن را به موزه‌های زَربین آناهیتا، کفش‌های زَربین میترا، ایزد جنگ، کفش‌های طلایی فره‌وشی‌ها، جامه زَربین وایو که جامه ارتشتاری است و کفش‌های زرد کمان‌داران هخامنشی تصاویر شوش منطبق دانست.

۴- فردوسی «سپهداری و زَربینه کفشی» را نام می‌داند. این مقام از سوی شاه، تنها به طوس و فریبرز داده شده و قابل بازپس‌گیری بوده است. بیش‌ترین کاربرد این لقب درباره اشخاص، با بسامد پانزده بار، درباره طوس بکار رفته که چهارده بار آن، با درفش کاویانی همراه است.

۵- در شاهنامه لقب زَربینه کفش نوزده بار با درفش کاویانی همراه شده که چهارده بار آن برای طوس، دو بار برای فریبرز، یک‌بار برای منوچهر، یک بار برای گشتاسپ و یک‌بار برای نوشین‌روان بکار رفته است و می‌توان نتیجه گرفت که همراهی درفش کاویان و زَربینه کفش فقط برای شاهان و شاهزادگان بوده است و در این میان طوس نوذران پیش‌تاز است.

نتیجه‌گیری

طوس، پهلوانی اسطوره‌ای است که در *اوستا* از خاندان نودریان و از جنگاوران و نام‌داران ایرانی معرفی شده است. ذکر نام او در معروف‌ترین قسمت *اوستا* در کنار شخصیت‌های اساطیری بزرگی چون هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسپ، کی‌کاووس و... نشانه اهمیت او در دوره اساطیری است. او با رفتاری استثنایی سوار بر اسب و بدون قربانی (براساس مزدیسنا اصلاح شده)، از آن‌ها در خواست پیروزی بر پسران ویسه را دارد و آن‌ها را در خواست او را می‌پذیرد. در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) نیز طوس پهلوان و نام‌داری بزرگ و دارای ارزش فراوان و در شمار جاودانان است. بندهش، طوس، پسر نودر، را از جاودانانی می‌داند که به هنگام فرسکرد به همراه عده‌ای دیگر به یاری سوشیانس می‌آید. در دین‌کرت طوس با عنوان طوس جنگ‌جو در خدمت کی‌خسرو معرفی شده و کسی است که گرشاسپ را به آیین مزدا دعوت می‌کند و در جنگ آخرالزمان حضور دارد. با توجه به این که در *اوستا*، قهرمانان و موجودات افسانه‌ای غالباً در بخش موسوم به *یشت‌ها* آمده‌اند و در *یشت‌ها*، اسطوره‌ها منشأ پیشازردشتی دارند، می‌توانیم طوس را از شخصیت‌های اسطوره‌ای پیشازردشت بدانیم. اگرچه در روایات دینی، *اوستا* و متن‌های پهلوی، طوس جنگاوری نیرومند و در خدمت کی‌خسرو است و بر پسران ویسه پیروز می‌شود، اما به واسطه دگردیسی اسطوره‌های ایرانی نظیر، دگرگونی، شکستگی، ادغام و ورود عناصر بیگانه و با توجه به این که *شاهنامه* به سنت زنده و پویای روایت شفاهی و گاه مکتوب شرق ایران بیش‌تر از سنت *اوستا* و متن‌های پهلوی زردشتی وابسته است، شخصیت پهلوانی طوس در *شاهنامه* بخصوص در عصر کی‌خسرو دچار دگرگونی شده و *شاهنامه*، تنها در مورد یک جنگ طوس با نقل *اوستایی* اندکی قابل‌انطباق است. نکته جالب‌توجه در بررسی هستی‌حماسی طوس در حماسه ملی این است که شخصیت او متأثر از عناصر قوی پارتی در داستان کی‌خسرو قرار گرفته که تمام اعمال کلیدی به وسیله خاندان‌های پارتی، گودرزیان، انجام می‌شود. اگرچه سیمای طوس در *شاهنامه*، سیمای شاهزاده و جنگاور و سپهسالاری زرینه‌کفش و صاحب کوس و درفش است و در دوره دو پادشاه مهم *شاهنامه*، یعنی کی‌کاووس و کی‌خسرو حضوری جدی دارد و سرانجام در رکاب کی‌خسرو، آرمان‌شاه ایرانیان، به جاودانگی می‌پیوندد، اما در برخی از موارد در *شاهنامه*، توسط پهلوانانی چون زال، رستم، خاندان گودرز و حتا کی‌خسرو که حوادث *شاهنامه* بر اختلافات آنان با طوس اشاره دارد، سبک‌سر و تندخو توصیف شده است.

بیت‌هایی که در آن‌ها واژه ترکیبی «زرینه‌کفش» در *شاهنامه* فردوسی با توجه به نسخه تصحیح‌شده خالقی مطلق بکار رفته است:

ردیف	ش.ج	ش.ص	ش.بیت	داستان	شرح	بیت‌ها
۱	ج ۱	۱۶۲	۱۱	پادشاهی منوچهر	درباره منوچهر	خداوند شمشیر و زرینه کفش / فرزندۀ کاویانی درفش
۲	ج ۲	۱۵۳	۴۲۴	رستم و سهراب	توصیف سپاه کاوس	ز بس گونه‌گونه سنان و درفش / سپرهای زرین و زرینه کفش
۳	ج ۲	۱۵۹	۵۱۷	رستم و سهراب	درباره طوس	زده پیش او پیل پیکر درفش / به دربرسواران زرینه کفش
۴	ج ۲	۱۷۸	۷۶۰	رستم و سهراب	درباره رستم	بیاور سپاه و درفش مرا / همان تخت و زرینه کفش مرا
۵	ج ۲	۴۵۶	۵۰۹ ۵۱۰	رسیدن کیخسرو به تخت کیکاوس	درباره طوس	ببستندگردان ایران کمر / جز از طوس نودرکه پیچید ز سر که او بود با کوس و زرینه کفش / هم او داشتی کاویانی درفش
۶	ج ۲	۴۶۲	۵۹۷	کیخسرو	درباره طوس	بشد طوس با کاویانی درفش / به پای اندرون کرده زرینه کفش
۷	ج ۲	۴۶۳	۶۱۴ ۶۱۵	رفتن کیخسرو به دژ بهمن	درباره سپاه کیخسرو	یکی تخت زرین زبردنگار / نهادند برپیل و چندی سوار به گرداندرش با درفش بنفش / به پاندرن کرده زرینه کفش
۸	ج ۲	۴۶۸	۶۷۰	برتخت نشستن کیخسرو	درباره طوس	همان طوس با کاویانی درفش / همی رفت با کوس و زرینه کفش
۹	ج ۲	۴۶۸	۶۷۲ ۶۷۳	کیخسرو	طوس به کیخسرو گوید	بدوگفت کاین کوس و زرینه کفش / به نیک اختر این کاویانی درفش زلشکر ببین تا سزاوار کیست / یکی پهلوان از درکار کیست
۱۰	ج ۲	۴۶۸	۶۷۶ ۶۷۷	کیخسرو	درباره طوس	بدوگفت کاین کاویانی درفش / هم این پهلوانی و زرینه کفش نبینم سزای کسی در سپاه / تو را زبید این نام و این دست‌گاه
۱۱	ج ۳	۱۹	۲۸۱ ۲۸۲	گذشتن لشکر ایران به نزدیک کیخسرو	درباره فریبرز	نخستین فریبرز بود پیش‌رو / گذر کرد پیش جهان‌دار نو اباتاج و با گرز و زرینه کفش / پس پشت خورشید پیکر درفش
۱۲	ج ۳	۲۰	۲۹۵ ۲۹۶	گذشتن لشکر ایران به نزدیک کیخسرو	درباره خاندان گودرز	نبیره و پسر داشت هفتادوهشت / از ایشان نبد جای بر پهن دشت پس هریک اندر دگرگون درفش / همه با دل و تیغ و زرینه کفش

۱۳	ج ۳	۲۸	۱۹	فرد	درباره طوس کرده زرینه کفش	بشد طوس با کاویانی درفش / به پاندرون
۱۴	ج ۳	۳۴	۱۱۰ ۱۱۱	فرد	درباره سپاه ایران	جوان با تخوار سراینده گفت / که هرچت بپرسم نباید نهفت کنارنگ و از هرکه دارد درفش / خداوند گوپال و زرینه کفش
۱۵	ج ۳	۷۷	۸۲۲	فرد	درباره طوس	بشد طوس با کاویانی درفش / ز لشکر چهل مرد زرینه کفش
۱۶	ج ۳	۷۸	۸۳۶ ۸۳۷	نامه کیخسروبه فریبرز	درباره فریبرز	سیک طوس را بازگردان به جای / ز فرمان مگرد و مزن هیچ رأی سپهدار و سالار و زرینه کفش / تو باشی و بر کاویانی درفش
۱۷	ج ۳	۷۹	۸۵۱	کیخسرو	درباره طوس	بیاورد طوس آن گرامی درفش / اباکوس و پیلان و زرینه کفش
۱۸	ج ۳	۱۲۴	۳۱۱	جنگ طوس و پیران	درباره سپاه طوس	کنون نامداران زرینه کفش / باشید با کاویانی درفش
۱۹	ج ۳	۲۵۱	۲۳۸۹	خاقان چین	درباره فریبرز	فریبرز را تاج و تخت و درفش / یکی طوق زرین و زرینه کفش
۲۰	ج ۴	۳۳	۴۹۷	یازده رخ	درباره فریبرز	سواران و پیلان و زرینه کفش / ترا بود با کاویانی درفش
۲۱	ج ۴	۱۷۷	۱۱۱	جنگ بزرگ کیخسرو	درباره طوس	دگر پهلوان طوس زرینه کفش / کجا بود با کاویانی درفش
۲۲	ج ۴	۲۲۰	۷۳۳	جنگ بزرگ کیخسرو	درباره سپاه طوس	بیاراست با کاویانی درفش / همه پهلوانان زرینه کفش
۲۳	ج ۴	۲۹۴	۱۹۲۹	جنگ کیخسرو ومکران	درباره سپاه طوس	به پیش اندرون کاویانی درفش / پس شاه گردان زرینه کفش
۲۴	ج ۴	۳۳۸	۲۶۰۹	اندرز زال کیخسرو را	درباره طوس	همان طوس با کاویانی درفش / همه نامداران زرینه کفش
۲۵	ج ۴	۳۵۷	۲۹۱۱	جنگ بزرگ کیخسرو	درباره منشورطوس	همی باش با کاویانی درفش / همان افسر و طوق و زرینه کفش
۲۶	ج ۵	۶۲	۸۰۷	لهراسپ	درباره گشتاسپ	ببر تخت و بالا و زرینه کفش / همان تاج با کاویانی درفش
۲۷	ج ۷	۱۲۷	۵۲۰	نوشین روان	درباره نوشین روان	جهان دار با کاویانی درفش / همی رفت با تاج و زرینه کفش
۲۸	ج ۷	۳۵۴	۳۳۰۷	مرگ طلخند	درباره سپاه طلخند	نه طلخند پیدا نه پیل و درفش / نه آن نامداران زرینه کفش
۲۹	ج ۷	۴۳۲	۴۱۸۷	وفات قیصرروم	درباره سپاه انوشیروان	ز نالیدن بوق و رنگ درفش / ز جوش سواران زرینه کفش

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۳). *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۹۰). *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه)*، تهران: سخن.
- اسلامی ندوشن، محمّدعلی. (۱۳۹۱). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۳). *جستاری در فرهنگ ایران*، تهران: فکر روز.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۶۸). *بندهش هندی*، تهران: علمی فرهنگی.
- ثعالبی، ابومنصور. (۱۳۶۸). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمّد فضائلی، تهران: نقره.
- جلالی نائینی، محمّد رضا. (۱۳۷۲). *گزیده سرودهای ریگ ودا*، تهران: علمی فرهنگی.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۵). *اوستا*، تهران: مروارید.
- ده بزرگی، ژیلدا. (۱۳۸۸). *مضامین حماسی در متن‌های ایران باستان و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی*، تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، تهران: دانش‌گاه تهران.
- رایخلت، هانس. (۱۳۸۳). *ره‌یافتی به گاهان زردشت و متن‌های ناووستایی*، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: ققنوس.
- رضایی دشت‌ارژنه، محمود. (۱۳۹۲). *شکوه خرد در شاهنامه فردوسی*، تهران: علمی فرهنگی.
- رواقی، علی. (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*، تهران: مؤسسه تألیف و نشر آثار هنری.
- سرخوش کرتیس، وستا. (۱۳۷۳). *اسطوره‌های ایرانی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- شهیدی مازندرانی، حسین. (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جای‌ها)*، تهران: بلخ.
- شوالیه، ژان و آلن برگران. (۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها، اساطیر، رؤیا و رسوم*، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: جیحون.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: فردوس.
- طبری، محمّد ابن جریر. (۱۳۶۲). *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران: اساطیر.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، تهران: ققنوس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ فارسی.
- فرنبرگ دادگی. (۱۳۶۹). *بندهش*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.

- کزّازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). *نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، جلد سوم، تهران: سمت.*
- کزّازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). *نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، جلد چهارم و پنجم، تهران: سمت.*
- ماهیارنواپی، یحیا. (۱۳۷۴). *یادگار زریران، تهران: اساطیر.*
- مجدّم، محمدحسین. (۱۳۹۰). *واژیان شاهنامه، تهران: بهین.*
- مختاری، محمّد. (۱۳۷۹). *حماسه در رمز و راز مّلی، تهران: توس.*
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۷۹). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، تهران: سروش.*
- ولف، فرتیس. (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه، تهران: اساطیر.*
- Bartholomae, Christian. (1904). *Altiranischeswörterbuch*, strassburg.
- Gignoux, hlippe. (1986). *Iranischespersonennamenbuch, band2*, Wien.
- Mayrhofer. (1971). *manfred, Iranischespersonennamenbuch, band1*, Wien.
- Reichelt, Hans. (1911). *AvestaReader*, strassburg.